

نوع مقاله: پژوهشی

## شخصیت حقوقی دولت در دوران ساسانی

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۹/۲۴ - تاریخ تصویب: ۱۳۹۸/۰۴/۰۹)

پرهام مهرآرام<sup>۱</sup>

سید محمد قاری سید فاطمی<sup>۲</sup>

### چکیده

ساختار اجتماعی - سیاسی دوران ساسانی مورد پژوهش‌های بسیاری قرار گرفته است. بیشتر آن‌ها این جامعه را به‌عنوان نمونه‌ای از جوامع فتودالی یا استبدادی شرقی توصیف کرده‌اند؛ اما شواهد تاریخی با این دو نظریه به‌طور کامل همخوانی ندارند. به نظر می‌رسد که وجود اشرافیت قدرتمند در کنار دولت مقتدری که به دنبال تمرکز بیشتر قدرت است، این جامعه را نمونه برجسته‌ای از امپراتوری‌های بوروکراتیک موردنظر آیزن‌اشتادت می‌کند. در این صورت، می‌توان از برخی مفاهیم مرتبط با حقوق عمومی سخن گفت که در دو گونه پیشین امکان شکل‌گیری آن‌ها وجود ندارد. نضج هویت‌های ملی اولیه و در نتیجه استقلال شخصیت حقوقی دولت از شخصیت حقیقی فرمانروا که آثار قابل توجهی بر سنت‌های سیاسی مانند سنت جانشینی و روابط قدرت میان شاه، اشراف، مردم و بوروکراسی دارد، از جمله این موارد هستند. به نظر می‌رسد در

---

۱. دکتری حقوق عمومی دانشگاه شهید بهشتی، نویسنده مسئول Pm.mehrram@gmail.com

۲. استاد حقوق عمومی دانشگاه شهید بهشتی M-fatemi@sbu.ac.ir

## ۱۲۸ فصلنامه دولت پژوهی

ساختار سیاسی - حقوقی ساسانی، امکان برخورد با قدرت همچون دارایی شخصی فرمانروا منتفی است. درعین حال ماهیت دوگانه امپراتوری‌های بوروکراتیک به مثابه نظامی نه سنتی و نه مدرن و هم سنتی و هم مدرن و داشتن نگاهی پویا (در برابر نگاهی ایستا) به خوبی می‌تواند ناسازگاری‌های موجود در دولت ساسانی و شواهد تاریخی متناقض را توجیه کند.

**واژگان کلیدی:** ساسانیان، امپراتوری بوروکراتیک، حقوق عمومی، شخصیت حقوقی دولت، بوروکراسی

## مقدمه

دوران ساسانی برای ایرانیان جایگاه ویژه‌ای دارد و تحلیل‌های گوناگونی درباره ساختار آن ارائه شده است. در این میان رایج‌ترین تحلیل آن را نمونه‌ای از استبداد شرقی معرفی کرده است. نظریه پرطرفدار دیگر، نظریه جامعه ساسانی به‌مثابه جامعه‌ای فئودالی است که در بین خبرگان اعتبار بیشتری دارد. مهم آن است که تمامی این دیدگاه‌ها بر شواهد قابل اعتنائی تکیه کرده‌اند؛ اما هیچ‌کدامشان نتوانسته‌اند حق مطلب را درباره تمامی این شواهد ادا کنند. باوجود این، هر دو دیدگاه جامعه‌شناختی دارای پیامدهای حقوقی مشخصی هستند و از یک جنبه حقوقی با یکدیگر توافق دارند؛ عدم امکان وجود دولتی غیرشخصی که از روابط مالکانه آزاد شده باشد یا همان استقلال شخصیت حقوقی دولت از شخصیت حقیقی فرمانروا که نقطه عطفی در تاریخ حقوق عمومی است؛

اگر تمامی مدارک و شواهد موجود که گاه متناقض‌نما هستند، سنجیده شوند، در ضمن اینکه ناکافی بودن هر دو نظریه (فئودال بودن یا استبداد شرقی بودن نظام ساسانی) را درمی‌یابیم، نگرش متفاوتی نیز به ساختار حقوقی و روابط قدرت در این دوران خواهیم داشت. در این صورت با کمال شگفتی به شواهدی برمی‌خوریم که گزاره حقوقی بالا را رد می‌کند. علاوه بر آن نیازمند نظریه‌ای هستیم که بتواند با در نظر گرفتن تمامی شواهد موجود و نه تنها بخشی از آن‌ها، علت ناسازگاری ظاهری موجود میان برخی شواهد تاریخی را نیز توضیح دهد. مقاله پیش‌رو کوشش برای طرح چنین نظریه‌ای است.

این مقاله می‌کوشد ابتدا کاستی هرکدام از نظریات در نادیده انگاشتن برخی از شواهد تاریخی نشان داده شود. سپس با استفاده از نظریه امپراتوری‌های بوروکراتیک آیزن‌اشتادت چارچوب مفهومی نوینی را طرح کند تا بر اساس آن بهترین توصیف از تمامی شواهد موجود ارائه شود و سپس از نو به مساله



شخصیت حقوقی در دوران ساسانی نگاهی انداخته شود. بر این اساس بخش اول مقاله به بررسی نظریات موجود می‌پردازد تا نشان دهد چگونه دیدگاه‌های رایج مانع فهم درست حقوق عمومی در دوران ساسانی هستند و سپس نظریه نوین را مطرح می‌کند. هدف، امکان‌سنجی ایجاد شخصیت حقوقی جداگانه برای دولت در یک دولت پیشامدرن است، امری که نیازمند مطالعات جامعه‌شناختی است. در بخش دوم، به طرح پرسش اصلی پرداخته و می‌کوشد این مساله را در نمونه مورد بحث، یعنی دولت ساسانی به صورت دقیق‌تر بررسی کند. در اینجاست که مطالب قبلی به تاریخ حقوق پیوند خواهد خورد. از آنجا که این پژوهش، هم‌صدا با آیزن‌اشتادت، بر این باور است که ایجاد یک هویت جمعی و سیاسی فراگیر در سطح جامعه فرایند متمایز شدن شخصیت حقوقی دولت از دارندگان قدرت را شتاب می‌بخشد (چنانکه در دوران مدرن این تمایز سخت تحت تأثیر ایجاد ملت‌های جدید بوده است)، بخش دوم با هویت سیاسی - فرهنگی دولت ساسانی آغاز می‌شود و سپس به حقوق خصوصی آن به عنوان بستری برای شکل‌گیری برخی از بنیان‌های عمومی می‌پردازد. در نهایت پیامدهای بحث را در ابعاد گوناگون جامعه ساسانی مطالعه کرده، از آن‌ها همچون شواهدی تاریخی بر اثبات ادعای پژوهش بهره می‌برد. در نهایت قصد این پژوهش رد این ادعا است که در تاریخ ایران، «حاکمیت و سلطنت و سلطان چنان با هم عجین شده بودند؛ که تفکیک آن‌ها امکان‌پذیر نبوده است» (عالم، پوریاشا، ۱۳۹۶: ۱۰۱).

## نظریات مطرح جامعه‌شناختی مرتبط با جامعه ساسانی

### الف - استبداد شرقی

یکی از رایج‌ترین نظریات موجود درباره ساختار جامعه ساسانی، نظریه استبداد شرقی است. این نظریه بر اساس جغرافیای ایران و بخش‌های بزرگی از آسیا



## شخصیت حقوقی دولت در دوران ساسانی ۱۳۱

بنیان گذارده شده است که در آن آب کافی برای آبیاری کشتزارها بدون دخالت دولت وجود ندارد (Marx, 1853: 127). در چنین حالتی دولتی تام‌گرا با دیوانسالاری متمرکز ایجاد شده که امکان رشد جامعه مدنی و کشمکش‌های طبقاتی و شکل‌گیری نظام‌های دموکراتیک را محدود می‌کند. مشخصات اصلی این نظام وجود دیوانسالاری قوی و دولت مقتدر است که جامعه مدنی را در هم می‌شکند. در این جامعه آب و نه مالکیت خصوصی عامل اصلی پیدایش طبقه است. زمین‌ها متعلق به دولت یا پادشاه است. حکومت دارایی دینی دولتی است و پادشاه مقامی مقدس دارد که آن را با جایگاه دنیایی‌اش پیوند می‌زند (ویتفولگ، ۱۳۹۱: ۱۶۵-۱۶۸). در این جوامع، دولت با ایجاد بخش خصوصی مستقل به مقابله برمی‌خیزد. دولت برخلاف منطق فئودالی به دنبال خرد کردن زمین‌ها و نه حفظ یکپارچگی آن‌ها است. مالکیت خصوصی می‌تواند وجود داشته باشد، اما باید پراکنده باشد. در جامعه شرقی دو طبقه وجود دارد؛ یکی دولت است و دیگری کسانی که مورد بهره‌برداری هستند (ویتفولگ، ۱۳۹۱: ۳۵۹-۳۵۳).

این نظریه به درستی توسط مدافعان نظریه فئودالیسم نقد شده است. کوتاه آن که وجود مراکز عمده قدرت و ثروت در میان طبقات گوناگون جامعه ساسانی از جمله اشراف و روحانیون زردشتی و کشمکش‌های آنان با پادشاهان، وجود سنت‌های قوی محدودکننده قدرت، تاریخ حقیقی جامعه ساسانی که نمایانگر عزل بسیاری از شاهان ساسانی همچون قباد و قتل و مسموم کردن برخی دیگر است، نفی‌کننده چنین برداشتی از جامعه ساسانی است؛ امری که به‌طور مفصل‌تر به آن پرداخته می‌شود.

### ب - فئودالیسم

این نظریه نیز توسط چندی از ایران‌شناسان مطرح شده است. یکی از برجسته‌ترین آن‌ها گئو ویدن‌گرن است که در کتاب خود تحت عنوان



«فتودالیسم در ایران باستان»<sup>۱</sup> به این مساله پرداخته است. البته شواهد بسیاری بر تایید این نظریه وجود دارد؛ وجود اشرافیت نیرومند که زمین‌داران عمده دوران ساسانی بودند و گسترش قدرت آن‌ها در برخی از ادوار امپراتوری ساسانی، از عمده‌ترین این دلایل‌اند. بسیاری از مقامات کشوری و لشکری تنها به این مقامات تعلق داشتند و حتی به صورت موروثی به فرزندان آن‌ها منتقل می‌شده‌اند (شاپور شهبازی، ۱۳۷۵: ۳۰). چنانکه وبر توضیح می‌دهد، توزیع کمی قدرت در جامعه فتودال نوعی تفکیک قوا ایجاد می‌کند که ایده اولیه قرارداد اجتماعی است. به همین دلیل می‌توان آن را نوعی دولت مشروطه به حساب آورد (وبر، ۱۳۹۳: ۴۳۹-۴۴۱). بر همین اساس طرفداران این نظریه همچون گئو ویدن‌گرن، درک مناسب‌تری از رابطه قدرت در این دوران داشته و برخلاف طرفداران استبداد شرقی، سعی کرده‌اند حقوق و تکالیف و روابط قطب‌های قدرت دوران ساسانی را آثار خود شناسایی و تشریح کنند.

در این میان یکی از قوی‌ترین استدلال‌ها به *آلتهایم* و *استیل* تعلق دارد. از دید این دو، اردشیر درصدد بود که دریافت مبتنی بر مالکیت و حقوق خصوصی هخامنشیان را یعنی اینکه کشور به شکل املاک خانوادگی بسیار وسیع اداره می‌شود، احیا کند و به آن استمرار بخشد (*آلتهایم*، استیل، ۱۳۸۴: ۱۸۸). این دولت، دولتی پدرسالار است. لیکن از زمان اصلاحات مالیاتی قباد و انوشیروان تمایز میان مایملک شخصی خاندان سلطنتی و اموال قدرتمندان محلی برداشته شد. دیگر، کشور ملک شخصی خاندان شاه به شمار نمی‌آمد. همچنین کارگزاران شاهی در همه‌جا چیره شده و اینکه نظارت مرکزی به‌جای روابط شخصی نشست، همه‌چیز به ساختار اداری دگرگون‌شده بود. در این ساختار جدید به هرکس وظایف مشخصی داده شده بود (*آلتهایم*، استیل، ۱۳۸۲: ۱۸۹). این همان مسئله‌ای است که دو نویسنده نامبرده آن را دولت فتودالی می‌دانند،

## شخصیت حقوقی دولت در دوران ساسانی ۱۳۳

یعنی دولتی طبقه‌بندی شده و دارای سلسله‌مراتب اجتماعی که نظام سیاسی آن را سامان داده است (آلتهایم، استیل، ۱۳۸۲: ۱۹۶). داده‌های ارائه‌شده از طرف آلتهایم و استیل بی‌همتا و تحلیل رویدادهای آن‌ها نیز گیرا و ژرف است. باوجود این؛ اختلافی که می‌توان با این دو نویسنده برجسته داشت در نگاه تقلیل‌گرایانه‌شان به فتودالیسم است. شیپمان نیز در ضمن بحث درباره قراردادهای «پرمونی»<sup>۱</sup> در دوره اشکانی، نظر آلتهایم و استیل را می‌پذیرد (شیپمان، ۱۳۸۴: ۱۰۶).

با تمامی این اوصاف، نظریه فتودالیسم نمی‌تواند تحول بنیادینی را توضیح دهد که در دوران ساسانی نسبت به دوران قبل از خود اتفاق افتاده است؛ یعنی تمرکز بیشتر قدرت و ثروت در دولت ساسانی که اتفاقاً عامل اصلی کشمکش‌های سیاسی در این دوران است. چنانکه مسعودی به سنت مخالفت با تیول دادن زمین‌ها برای مالیات‌گیری به اشراف و بزرگان کشور به دلیل عواقب نامناسب درازمدت آن اشاره کرده است (مسعودی، ۱۳۸۲: ۲۴۷). او اشاره می‌کند که عمل شاه بهرام پسر بهرام (بهرام دوم) در اعطای زمین به اشراف به مثابه تیول، همچون بدعت در نظر گرفته می‌شد که منافع درازمدت پادشاهی را به خطر خواهد انداخت و به همین جهت با تذکر موبدان موبد شاه به سنت معمول برمی‌گردد. چنانکه می‌دانیم اعطای تیول به اشراف و مقامات در ازای خدمت، به جای پرداخت مستقیم به آن‌ها یکی از عوامل تشدید مناسبات فتودالی در یک جامعه و تخریب اقتصاد پولی و دیوان‌سالاری است (ویر، ۱۳۹۳: ۳۳۱-۳۳۲) و اهمیت یافتن انتقال ندادن زمین‌ها، حقوق و امتیازهای سامانه سیاسی به بیرون از خود، به ویژه به نهادهای فتودالی، آنچه که در عبارت «انتقال ناپذیری» بیان می‌شود، یکی از مهم‌ترین عناصر خروج از جامعه فتودالی و نشانی از تلاش برای ایجاد حاکمیت است (Kantorowicz, 1981: 347-).

357). همچنین طبری در حین توصیف جدال هرمز پسر انوشیروان با اشراف به تلاش او برای نابودی چابک سواران (احتمالاً سواره نظام اشرافی)، ایجاد ارتش حرفه‌ای و تنزل درجه اشراف اشاره می‌کند (طبری، ۱۳۶۲: ۷۲۵) که به‌ویژه اولی نشان‌دهنده تلاش ساسانیان برای زدودن خوی فئودالی از جامعه ایران است.

### ب - نظریه دولت پاتریمونیال بوروکراتیک

عده‌ای نیز کوشیده‌اند که دولت ساسانی را برحسب نظر ماکس وبر درباره دولت‌های پاتریمونیال بوروکراتیک توضیح بدهند (زرین‌کوب، پاشازانوس، ۱۳۹۰: ۱۱۲-۹۹). البته این نظریه الزاماً در تقابل با نظریه فئودالیسم نیست. بر اساس این نظریه، سامانه موروثی می‌تواند دارای دستگاه بوروکراسی کم‌وبیش پیشرفته‌ای شود که آن را همانند امپراتوری‌های بوروکراتیک میان دولت سنتی و مدرن قرار می‌دهد. با این وجود این دستگاه با همتای نوین خود به کلی تفاوت دارد. چنین دستگاهی تنها ابزاری در دست فرمانروا برای گسترش قدرت خود است و در زمره دارایی او محسوب می‌شود؛ به عبارت دیگر امر اداری به‌طور کامل از امر خصوصی جدا نشده است و فرمانروا می‌تواند در چارچوب سنت، آن را به هر نحو که بخواهد به کار برد. حیطة عمل افراد بر اساس صلاحدید فرمانروا تعیین می‌شود و مرز سیالی دارد و با سایر مناصب هم‌پوشانی پیدا می‌کند. در مواردی که رقابت به وجود بیاید، ممکن است حوزه فعالیت‌ها مشخص‌تر شوند. هرچند در ادامه او می‌افزاید که تمایز بین امور دیوانی و موروثی و خصوصی و بین دارایی و قدرت دولتی و شخصی فقط در گونه خودکامه برقرار می‌شود که آن هم با بنه‌فیت<sup>۱</sup> از بین می‌رود (وبر، ۱۳۹۳: ۴۱۴). چنین برداشتی از تاریخ به‌سادگی قابل اطلاق بر دولت ساسانی نیست، هرچند برخی از نشانه‌های آن مانند جابه‌جایی دائم شاه در قلمروی خود، وجود



خبرچینان و گروگان‌گرفتن فرزندان دیگر فرمان‌روایان در دربار (Blake, 1979: 80) می‌توانند بر امپراتوری هخامنشی منطبق شوند. کوتاه آنکه نشانه‌های بسیار قوی از تفکیک امر خصوصی از امر عمومی و استقلال شخصیت حقوقی دولت از فرمانروا در دوره ساسانی موجود است.

و بر اشاره دیگری نیز به‌گونه‌ای خاص‌تر از دولت و سیادت (سیادت ملکی)<sup>۱</sup> دارد که به نمونه مورد بحث ما یعنی امپراتوری ساسانی نزدیک‌تر است. او در حین بحث از دولت و سیادت موروثی توضیح می‌دهد که در نظام پاتریمونیالی، در صورتی که فرمانروا نیاز مبرمی به نیت نیک کسانی داشته باشد که عایداتش را تأمین می‌کنند، ممکن است یک نظام حقوقی اخوتی به وجود آید. در چنین نظامی رعایا دارای شخصیت حقوقی می‌شوند و بدین ترتیب آگاهی آنان از اشتراک منافع خود بیشتر شده، امکان تقابل مجموع رعایا به‌منزله گروهی متحد با فرمانروا فراهم می‌شود. اگر این روند تکامل یابد آن وقت «اساسنامه دهقانی»<sup>۲</sup> یا «دادگاه دربار»<sup>۳</sup>، منبع موثق تفسیر نظام حقوقی می‌شود و نوعی قانون اساسی به وجود می‌آید (ویر، ۱۳۹۳: ۳۹۱). و بر در این اشاره کوتاه خود به دو ویژگی مهم این دولت‌ها پرداخته است که در مورد امپراتوری ساسانی نیز صدق می‌کنند؛ یعنی محدود شدن قدرت شاه بر اساس گونه‌ای توافق دوجانبه سنتی و ایجاد شخصیت حقوقی برای مردم. اما از آنجا که او با جزئیات به این نظریه نپرداخته و بسیاری دیگر از جنبه‌های امپراتوری ساسانی همچنان با این نظریه قابلیت تبیین شدن ندارند، نیاز به نظریه نویسی است که در بند بعدی به آن پرداخته می‌شود.



## ت - نظریه پیشنهادی: نظریه امپراتوری‌های بوروکراتیک آیزن‌اشتاد

آیزن‌اشتادت برخلاف وبر، هفت‌گونه ساختار سیاسی را از یکدیگر متمایز می‌کند (Eisenstadt, 1963: 10): ساختارهای سیاسی ابتدایی، ساختارهای سیاسی موروثی (هخامنشی، پارتی و کارولنژی)، قبیله‌ای و امپراتوری‌های فاتح (مغول‌ها و خلفای اولیه عرب)، دولت‌شهرها (یونان و جمهوری روم)، سامانه فتودالی (اروپا، ژاپن، خاورمیانه)، امپراتوری‌های متمرکز بوروکراتیک تاریخی یا به‌طور مختصرتر جوامع تاریخی بوروکراتیک و دولت مدرن (دموکراتیک، اتوکراتیک، تمامیت‌خواه و توسعه‌نیافته). او آشکارا به جامعه ساسانی به‌عنوان یکی از ساده‌ترین و اولین نمونه‌های گونه ششم، یعنی امپراتوری‌های متمرکز بوروکراتیک تاریخی اشاره می‌کند (Eisenstadt, 1963: 12).

از دید او این دولت‌ها دارای ویژگی بسیار مهمی هستند؛ یعنی قرار گرفتن میان سنت و مدرنیته. آن‌ها از یک‌طرف دارای ادعای مشروعیت مقدس و سنتی هستند که بخش مهمی از مردم را از سیاست خارج و آن‌ها را منفعل می‌کند و از طرف دیگر دارای ویژگی‌های مدرنی همچون نهاد سیاسی متحد متمرکز و جدال قدرت میان حاکم، برگزیدگان و نخبگان هستند. به همین جهت مشکلات هر دو نظام سیاسی سنتی و مدرن در آن‌ها موجودند. این نظام‌ها می‌باید ویژگی‌های دولتی مدرن و سنتی را با هم در یک نهاد سنتی سیاسی جمع کنند و به همین دلیل هم بسیار شبیه دولت‌های جدیدی هستند که به سمت مدرن شدن در حال حرکت‌اند (Eisenstadt, 1963: 4).

ویژگی برجسته سامانه‌های سیاسی بوروکراتیک، استقلال محدود حوزه سیاسی است که تا حد زیادی آن‌ها را از فتودالیسم جدا می‌کند. امر بالا را می‌توان در چهار مورد زیر یافت (Eisenstadt, 1963: 19):

\* گسترش اهداف سیاسی مستقل توسط فرمانروا و تا حدودی کسانی که در تنش‌های سیاسی حضور دارند؛



## شخصیت حقوقی دولت در دوران ساسانی ۱۳۷

\* تخصصی تر شدن و تقسیم کار بیشتر در فعالیت‌ها و نقش‌های سیاسی؛

\* سامان بیشتر نهاد سیاسی در یک نهاد واحد؛

\* گسترش نهادهای ویژه اداری و کشمکش سیاسی.

تخصصی شدن سیاست در این امپراتوری‌ها سبب ایجاد بوروکراسی پیشرفته و نهادهایی برای تنظیم مناسبات قدرت می‌شود (Eisenstadt, 1963: 21) که می‌توانند بنیان‌های ایجاد یک حقوق عمومی مدرن را در این جوامع ایجاد کنند. نهادهای تنظیم‌گر کشمکش‌های سیاسی می‌توانند نهادهایی مانند دادگاه‌ها، شوراها، سلطنتی، شوراها، بوروکراتیک یا نهادهای نمایندگی مانند سنای بیزانس، پارلمان‌های اروپایی و مجالس متشکل از طبقات باشند (Eisenstadt, 1963: 22).

یکی از مطالب قابل توجه این نظریه، رویکرد آن به بوروکراسی و شخصیت حقوقی دولت در این نظام‌ها است. از دید او همچون ماکس وبر، در ساختارهای فئودالی و موروثی، بوروکراسی جزئی از دستگاه شخصی فرمانروا است و اهداف او را برآورده می‌کند و به دلیل وابستگی شدیدش به او و تأمین مالی از طریق او نمی‌تواند مستقل باشد و اهداف مستقلی داشته باشد. این درست است که فئودال‌ها و فرمانروایان پاتریمونیال هم دارای اهداف خاص خود هستند، اما در بیشتر موارد نمی‌توانند برای مدت قابل قبولی آن‌ها را برآورده کنند، زیرا که پشتیبانی دیگر گروه‌ها را به دست نمی‌آورند؛ گروه‌هایی که معتقد هستند این منافع شخصی‌اند و به آن‌ها مرتبط نیستند (Eisenstadt, 1963: 23). در برابر، اگرچه این امپراتوری‌ها از دل جوامع پاتریمونیال یا فئودال بیرون می‌آیند، بوروکراسی در آن‌ها می‌کوشد تا از نظام سیاسی مستقل شود. بدین ترتیب مقامات بوروکراتیک به گسترش ایدئولوژی‌ای می‌پردازند که بر اساس آن نهادهای اداری نه در خدمت فرمانروا بلکه در خدمت جامعه هستند (Eisenstadt, 1963: 22). این امر خود هم ثمره و هم تقویت‌کننده تمایز میان شخصیت حقوقی دولت از شخصیت حقیقی فرمانروا است، امری که به‌طور



جدی در سطوح سیاسی و فرهنگی این جوامع نیز دنبال می‌شود و نظریه وبر به‌هیچ‌عنوان به آن اشاره نمی‌کند. در تمامی این امپراتوری‌ها، فرمانروا می‌کوشد خود را حامل ارزش‌ها و فرهنگ خاص آن تمدن (چه احیای ارزش‌های فرهنگی ملی باشد یا ارزش‌های جهان‌شمول) نشان دهد و بدین ترتیب مشروعیت خود را فراتر از روابط خصوصی و منطقه‌ای پاتریمونیاال و فئودالی قرار دهد تا بتواند از منابع شناور<sup>۱</sup> که نقش تعیین‌کننده‌ای در بقای این جوامع دارند، بهره‌برداری کند (Eisenstadt, 1963: 22). چنین عاملی سبب می‌شود که در حوزه فرهنگی کوشش شود تمامی قبایل و فرمان‌برداران از طریق نمادهایی فراقومی به یکدیگر پیوند بیابند؛ ارتباطی که فراتر از گروه‌های اجتماعی فئودال و پاتریمونیاال است. این امر احساس مشارکت در یک میراث فرهنگی بزرگ و ملی را ایجاد و برای دولت، ساختاری شرکتی و جمعی فراهم می‌کند؛ هرچند نتوان آن را با همتای مدرن خود یعنی هوشیاری ملی جوامع مدرن مقایسه کرد؛ چراکه همچنان بسیاری از فعالیت‌ها محدود به جوامع شهری است و اشراف ممکن است دارای سمت‌وسو و الگوهای سنتی باشند (Eisenstadt, 1963: 81-82).

تحولات نامبرده در تمامی ابعاد اجتماعی همچون ارتش، فرهنگ، اقتصاد، حقوق دگرگونی‌های ژرفی ایجاد می‌کند. در جدول زیر می‌توان به‌صورت کلی ویژگی‌های این سامانه سیاسی را با فئودالیسم و سامانه مدرن که امپراتوری بوروکراتیک را در بر گرفته‌اند، مقایسه کرد.

۱. Free Floating Resources: این مفهوم اشاره دارد به منابعی همچون نیروی کار، منابع اقتصادی، حمایت سیاسی و هویت‌های فرهنگی که به گروه‌های انتسابی و خاصی تعلق ندارند و به همین دلیل می‌توانند توسط هر گروهی در جامعه استفاده شوند. این منابع برای اینکه حاکم بتواند اهداف مستقل خود را دنبال و سازمان‌های مستقل را تاسیس کند، لازم‌اند (Eisenstadt, 1963: 27).

دولت مدرن	امپراتوری بوروکراتیک	فئودال	
<p>به‌طور کامل عقل محور، هدف‌محور، قانون‌مدار و تخصصی، مبتنی بر گزینش آزاد، وجود صلاحیت‌های قانونی روشن، دارای سلسله‌مراتب دقیق، حرفه بودن مقام</p>	<p>اهداف به‌کل جامعه سیاسی مربوط است، استقلال بوروکراتیک‌ها و ایدئولوژی آن‌ها، استقلال فعالیت اداری از فعالیت سیاسی، توسعه درونی و ساختاری، گسترش تخصص - گرای، استقلال از محل و قبیله</p>	<p>شخصی، فاقد مشروعیت در میان سایر گروه‌های اجتماعی، از نظر مالی به‌کل وابسته به فرمانروا، مادام‌العمر بودن مناصب، روشن نبودن حوزه صلاحیت‌ها</p>	<p>بوروکراسی</p>
<p>تقسیم‌کار سیاسی بیشتر، مشارکت مستقیم فرمان‌برداران و حذف نهادهای سنتی و محلی واسط، مشروعیت مدرن، تقسیم‌کار سیاسی بیشتر، تفکیک قوای جدی‌تر، رقابت سازمان‌یافته‌ی صوری و واقعی برای به دست آوردن قدرت، توسعه‌ی بیشتر سازمان‌های سیاسی و اداری و نهادهای سیاسی - حزبی</p>	<p>ایجاد اهداف سیاسی مستقل، وجود قلمرو سیاسی با مرزهای کم‌وبیش دقیق، تفکیک فعالیت‌های سیاسی از غیرسیاسی، تخصصی شدن و تقسیم فعالیت‌های سیاسی در درون، ایجاد نهادهای کشمکش قدرت، سامان‌دهی سیاست تنها در یک نهاد واحد، مشروعیت هم سنتی (در بین اقشار سنتی جامعه) و هم مدرن، وجود نهادهای سنتی و واسط مانند قبیله</p>	<p>مشروعیت سنتی، کشور ارث حاکم است، عدم کنترل سیاسی قوی، توزیع قدرت کمی</p>	<p>نظام سیاسی</p>
<p>سرمایه‌داری مدرن تولید محور مبتنی بر تشکیلات عقلانی، اقتصاد پولی بسیار پیشرفته، وجود قواعد انتزاعی</p>	<p>ایجاد منابع شناور و همزیستی آن‌ها در کنار منابع سنتی، تخصصی‌تر شدن، تبدیل جوامع روستای مجزا به دهکده‌ها و روستاهایی با تخصص بیشتر، ایجاد واحدهای تخصصی صنعتی نیازمند به منابع شناور، در عرصه</p>	<p>واحدهای خودبسنده و سنتی، عدم رواج اقتصاد پولی و غلبه اقتصاد طبیعی، نبود نظام مالیاتی عقلانی، وجود حقوق کسب‌شده به‌جای قواعد انتزاعی اقتصادی برای کسب ثروت، وجود موانع برای</p>	<p>اقتصاد</p>

دولت مدرن	امپراتوری بوروکراتیک	فئودال	
	تجارت ایجاد واحدهای تخصصی تر و شرکتها و واحدهای تجاری با ابعاد بین‌المللی، اقتصاد پولی در کنار سایر اشکال سنتی	آزادی کسب و کار	
استقلال بیشتر حوزه سیاسی و مذهبی، کنار گذاشتن مشروعیت مذهبی	فرامحلی، پیشرفت سازمان‌های مذهبی و وجود اعتقادات عام، تلاش برای مکتوب کردن متون مقدس، استقلال حوزه مذهب از سایر حوزه‌ها و ایجاد سازمان‌های تخصصی مذهبی (ایجاد شاهی مقدس در برابر شاهی الهی)، ارتباط تنگاتنگ آن با سیاست در عین استقلال و مشروعیت دهی به قدرت سیاسی، غلبه محدودتر روابط انتسایی، وجود جهت‌گیری‌های عام مذهبی	وجود اعتقادات قومی و قبیله‌ای و محلی، شناسایی جامعه با مذهب، غلبه کامل روابط انتسایی <sup>۱</sup>	فرهنگ و مذهب و آموزش
خودآگاهی مدرن و ملی، کاملاً تخصصی	تخصص بیشتر، امکان جابه‌جایی، کنار گذاشتن واحدهای قبیله‌ای، جغرافیایی، انتسایی از اشکال عمده‌ی سازمان‌های اجتماعی، وجود نوعی تقسیم‌کار محدود بین انجمن‌هایی که	غیرتخصصی، منجمد، اتحادهای صرفاً منطقه‌ای، روابط مبتنی بر قراردادهای و سنت‌های چندجانبه در کنار روابط موروثی	سازمان و طبقه‌بندی اجتماعی

## 1. Ascriptive

دولت مدرن	امپراتوری بوروکراتیک	فئودال	
	دارای حرفه‌ای مشخص هستند و انجمن‌هایی مبتنی بر فرهنگ و یگانگی، ایجاد نمادهای رمزی و اسطوره‌ای ملی و ساختار شرکتی و جمعی، رشد طبقات و جوامع شهری		
حق محور، دارای قواعد حقوقی عینی، عام و صوری	ایجاد قواعد عام، سامانه‌ای از حق‌ها، ایجاد دادگاه‌ها و قراردادهای نهادها، تمایل در ایجاد وحدت در حقوق خصوصی و به‌خصوص قراردادهای	نبود نظام حقوقی یکپارچه و واحد، به‌کل سنتی	حقوق
ارتش کاملاً حرفه‌ای، دائمی و متمرکز	ارتش متمرکز و دائمی و حرفه‌ای، اعطای پاداش پولی	ارتش‌های فئودالی متشکل از اشراف زمین‌دار، مبتنی بر رابطه وفاداری شخصی و شرافت، اعطای پاداش به‌صورت فی-یف <sup>۱</sup> یا بنه‌فیث	نظامی

بررسی امکان و پیامدهای ایجاد شخصیت حقوقی دولت در دوران ساسانی چنانکه در مقدمه اشاره شد، در این بخش تلاش می‌شود ابتدا بسترهای سیاسی، فرهنگی و حقوقی لازم برای شکل‌گیری شخصیت دولت در دوران ساسانی با توجه به مباحث مطرح شده در بخش قبلی بررسی و سپس به پیامدهای آن در ابعاد گوناگون جامعه ساسانی پرداخته شود.

## الف. بررسی امکان و بسترهای لازم برای ایجاد شخصیت حقوقی دولت در دوران ساسانی

### بند اول: بستر سیاسی - فرهنگی

وجود یک هویت فرهنگی - سیاسی فراگیر در سطح کل جامعه یکی از عوامل مهم ایجاد ساختار شرکتی دولت است که مهم‌ترین ویژگی آن تمایز شخصیت حقوقی دولت از شخصیت حقیقی فرمانروا است. در همین ارتباط پیش از ورود به این بحث باید اشاره‌ای کوتاه کرد به تفاوت ملت‌های مدرن و امپراتوری‌ها. دو ویژگی مهم امپراتوری را از دولت مدرن متمایز می‌کند: نخست تکرر موجود در آن‌ها؛ امپراتوری متشکل است از واحدهای سیاسی گوناگونی که در آن یک واحد سیاسی غالب به اداره و استثمار واحدهای دیگر (پیرامونی) می‌پردازد. در امپراتوری، هیچ هویت فرهنگی - سیاسی یگانه‌ای در بین همه یا اکثریت فرمان‌برداران وجود ندارد. دوم تکرر حقوقی؛ به این معنا که همه شهروندان از حقوق یکسانی پیروی نمی‌کنند و واحد سیاسی غالب، دولت‌های تابع را تا حدود زیادی در امور حقوقی و فرهنگی خود مستقل می‌گذارد (Ando, 2015: 1-2). امپراتوری هخامنشی اولین نمونه روشن است. همچنین در امپراتوری روم، حتی گاه در یک منطقه مشخص مانند سیسیلی، شهرهای گوناگون نظام‌های حقوقی گوناگونی داشتند (Ando, 2015: 4). ویژگی دوم خود تا حدودی ناشی از ویژگی اول است، اما رابطه این‌همانی میان آن دو برقرار



## شخصیت حقوقی دولت در دوران ساسانی ۱۴۳

نیست، به این معنا که ممکن است در یک امپراتوری تکثر حقوقی به کنار رود، درحالی که همچنان هیچ هویت سیاسی- فرهنگی واحدی در سطح کل امپراتوری ایجاد نشده باشد. وجود شخصیت حقوقی مستقل برای دولت در این امپراتوری‌ها ناممکن نیست. وجود چنین شخصیتی، حتی در برخی از دول قومی مانند ویزیگوت‌های اسپانیا نیز مشاهده شده است (Lear, 1951: 4). لیکن مسئله مهم این است که این شخصیت، فاقد پشتوانه‌ای سیاسی- فرهنگی است که دولت- ملت از آن بهره می‌برد؛ یعنی نوعی هویت سیاسی که بیشتر فرمان‌برداران در آن سهیم باشند. برای نمونه در امپراتوری روم هیچ هویت واحدی که نماینده همه یا حتی اکثریت فرمان‌برداران باشد، یا حتی روابط یا نفوذ اقتصادی قوی، وجود نداشت. تحت چنین شرایطی نگاه کارگزاران امپراتوری به خود به‌عنوان صرفاً دارندگان قدرت نظامی یا همان امپریوم بود که بر درکی که از خود امپراتوری وجود داشت، تأثیر بسیار عمیقی می‌گذاشت؛ بنابراین طبیعی است که با گذر زمان قلمروی که رومی‌ها بر آن فرمان می‌راندند تنها با نام قدرتی که آن‌ها در این قلمرو اعمال می‌کردند، Imperium Romanum نامیده شود (Richardson, 1991: 2). بر این اساس می‌توان امپراتوری روم را به‌عنوان یک امپراتوری نظامی دانست که فاقد پشتوانه یک هویت سیاسی- فرهنگی فراگیر بود، امری که در تقسیم شدن امپراتوری بی‌تأثیر نبود.

درعین حال باید در نظر گرفت که با گذر زمان، دولت‌های مرکزی می‌کوشند دولت‌های پیرامونی را تا حدود بسیاری در خود حل و به سمت وحدت حرکت کنند؛ یک نمونه تاریخی آن امپراتوری روم در زمان کاراکالا در سال ۲۱۲ میلادی است که کم‌وبیش به همه مردان آزاد امپراتوری حقوق شهروندی روم را اعطا کرد (Ando, 2015: 18). در چنین شرایطی اگر دولتی دارای پشتوانه سیاسی- فرهنگی باشد به دولت مدرن (دولت- ملت) و در غیر این صورت به امپراتوری مدرن تبدیل خواهد شد. به همین دلیل از دید برخی از اندیشمندان،



مورد روم در صورت بقا و در فرض ادامه تکامل آن در نهایت با امپراتوری مدرن (و نه دولت-ملت) قابل مقایسه بود (Ando, 2015: 18) و به همین جهت حقوق روم (برخلاف بسیاری از میراث‌های دیگر آن) تا قرن ۱۹ یکی از موانع اصلی تشکیل دولت-ملت در اروپا به حساب می‌آمد.

در هر صورت کشورها و هویت‌های نوین در اروپا ناشی از تکامل دولت‌هایی با ریشه‌های قومی (و نه میراث روم)، از قرن ۱۳ میلادی به بعد هستند. از آن زمان به بعد، پادشاهی‌ها به آرامی نه با گروه‌های قومی، بلکه با سرزمینی معین متمایز و تعریف می‌شدند؛ از این رو پادشاه فرانک‌ها به نام پادشاه فرانسه و پادشاه انگلیس‌ها یا کنت فلמי‌نگ‌ها به نام پادشاه انگلستان یا کنت فلاندر سکه می‌زند و نامیده می‌شد. در این دوران است که به آرامی شاهد شکل‌گیری شخصیت مستقل کشورها از فرمانروایان آن‌ها هستیم (van Caenegem, 1995: 51).

به نظر می‌رسد که امپراتوری ساسانی به دنبال ایجاد چنین هویت فراگیری بوده و در بخش بزرگی از امپراتوری خود نیز موفق به ایجاد آن بوده است. این امر دارای اهمیت بسیاری است، زیرا چنانکه آیزن‌اشتادت نیز بدان اشاره می‌کند، می‌تواند به مثابه پشتوانه شخصیت حقوقی دولت عمل کند و شخص شاه را در برابر گروه‌های سنتی‌تر و طبقات نوین و بوروکراسی را در برابر شاه مجهز کند. وجود چنین هویتی یا حرکت به سمت ایجاد آن را شاید بتوان یکی از نقاط افتراق دولت روم با دولت ساسانی دانست و الگوی فرضی تکامل یافته ساسانیان را بیشتر با دولت-ملت (تا امپراتوری مدرن) مقایسه کرد.

مفصل آن که در ایران، استفاده از نام «ایران» به عنوان واحدی سیاسی از دوره ساسانی رایج شده که متناسب با گونه سیاسی آن به عنوان امپراتوری بوروکراتیک است. چنانکه اشاره شد، از دید آیزن‌اشتادت، یکی از ویژگی‌های این امپراتوری‌ها تلاش فرمانروا برای ایجاد یگانگی ملی با استفاده‌ای فراگیر از نمادها و اسطوره‌هایی است که احیای فرهنگی باستانی‌تر یا ارزش‌های عام

## شخصیت حقوقی دولت در دوران ساسانی ۱۴۵

بشری را نوید می‌دهند. در مورد ساسانیان، چنین تبلیغی را می‌توان به سادگی در متون گوناگون دید. کارنامه اردشیر بابکان آشکارا هدف او را نه کشورگشایی، بلکه وحدت دوباره واحد سیاسی که در دوران اسکندر از هم پاشیده بود، اعلام می‌کند. اردشیر مشروعیت عملیات نظامی خود را در این هدف، یعنی وحدت سیاسی دوباره ایران می‌دانست (هدایت، ۱۳۴۲: ۱۷۰). این مضمون، یعنی چندپارگی ایران در دوره اسکندر و وحدت بخشی به آن در دوره اردشیر در بسیاری از متون پهلوی دیگر و اکثریت مطلق متون اسلامی آمده است (برای نمونه حمزه اصفهانی، ۱۳۴۶: ۴۴)؛ چنانکه بیرونی اشاره می‌کند، لقب اردشیر «گردآورنده» بود (بیرونی، ۱۳۸۶: ۱۶۴). او همچنین اشاره می‌کند که سلطنت ایرانیان از دودمان کیومرث تا پایان آن بدون گسستگی است (بیرونی، ۱۳۸۶: ۲۰). با وجود این، آشکار است که واژه «ایران» به مثابه واحد سیاسی معین با مرزهای کم‌وبیش مشخص در موقعیت جغرافیایی فعلی، نه در دوران پارتیان و نه در دوران پیش از آن، به کار گرفته نمی‌شده است (Gnoli, 1989: 129). در این خصوص ایران شناس نامدار گرازدو گنولی<sup>۱</sup> در کتاب بی‌همتای خود با نام «ایده ایران: پژوهشی درباری منشأ آن»<sup>۲</sup> به این امر پرداخته است. بر اساس پژوهش‌های گنولی، واژه ایران در دوره ساسانی کارکردی شبه مدرن ایفا می‌کرده است (Gnoli, 1989: 130). تورج دریایی در مقاله خود با نام «مرزهای قومی و جغرافیایی در اواخر دوره باستان و اوایل دوره میانه ایران: قرن سوم تا دهم»<sup>۳</sup> به دگرگونی‌های معنایی این واژه در دوران ساسانی می‌پردازد (Daryaei, 2005: 126) و نشان می‌دهد که چگونه دستگاه ساسانی با استفاده از نمادهای رایج دینی و قومی موجود در میان اقوام گوناگون آریایی و زردشتی معنایی نوینی از ایران بیرون می‌کشد و نام سرزمین



1. Ghrardo Gnoli  
2. The Idea of Iran: an essay on its origin  
3. Ethnic and Territorial Boundaries in Late Antique and Early Medieval Persia (Third to Tenth Century)

اسطوره‌ای ایریانم وئجه<sup>۱</sup> یا ایران ویچ<sup>۲</sup> را که بخشی از خونیره<sup>۳</sup> است، گسترش داده و به قلمرو سیاسی خود در قرن سوم اطلاق می‌کند (Daryae, 2005: 130). نکته جالب این است که پیوند این واژه با دولت ساسانی به نحوی است که تمامی اتباع امپراتوری اعم از زردشتی، مسیحی و یهودی را دربرمی‌گرفته است. بر همین اساس اصطلاحات حقوقی موجود برای اتباع نیز بر همه آنها اطلاق می‌شده است؛ مانند بنده شاهنشاه<sup>۴</sup> یا رعیت شاهنشاه<sup>۵</sup> یا نامی که در کتیبه پایکوهی در اواخر قرن سوم به کار رفته است در معنای «مردان تمام سرزمین»<sup>۶</sup> و واژه «بندگان ساکن در کشور»<sup>۷</sup> (Daryae, 2005: 126). لیکن نباید فراموش کرد که امپراتوری سیاسی بوروکراتیک جنبه‌های مدرن و سنتی را هم‌زمان دارد. بر همین اساس، ضمن اینکه ساسانیان درصدد ایجاد هویت ملی برای اتباع خود بودند و این امر را با بازسازی اسطوره‌های زردشتی و آریایی انجام می‌دادند، همچنان به‌مثابه یک امپراتوری میل به گسترش قلمرو خود داشتند. بر همین اساس مفهوم ایران نیز گاه با گسترش این امپراتوری فراتر از محدوده‌ای می‌رفت که افراد موجود در آن دارای نمادهای فرهنگی-سیاسی مشترک باشند؛ چنانکه «ایران» در قرن ششم و هفتم میلادی در برخی از منابع نواحی را در برمی‌گیرد که به‌صورت بسیار کوتاه‌مدت در زمان خسرو اول و دوم تحت کنترل نیروهای ایرانی بوده‌اند، مانند بخش‌هایی از افریقا و شبه‌جزیره عربستان (Daryae, 2005: 131). با تمامی این احوال تاریخ طبری روایت می‌کند که یکی از اتهاماتی که متوجه خسرو دوم از جانب پسرش شیرویه بوده است، دور کردن سربازان برای مدت طولانی از مرزهای ایران و

- 
1. Ayrianem yae:jo
  2. e:ra:n-we:ž
  3. Xwanirah
  4. ša:ha:nša:h bandag
  5. ša:ha:nša:h dehga:m i
  6. Hmky štry
  7. Bandag i: šahrig

## شخصیت حقوقی دولت در دوران ساسانی ۱۴۷

خانواده‌هایشان بوده است، اتهامی که نمی‌تواند در چارچوب امپراتوری کوشورگشا موجه به نظر برسد و بیشتر ماهیت دوگانه امپراتوری ساسانی را نشان می‌دهد (طبری، ۱۳۶۲: ۷۷۰).

جالب آنکه نامه تنسر پیوند استواری میان قلمرو ایران با قومیت ایرانی یا همان فرزندان ایرج برقرار می‌کند. قلمروی‌ای که «میان جوی بلخ تا آخر بلاد آذربایگان و ارمنیه فارس و فرات و خاک عرب تا عمان و مکران و از آنجا تا کابل و تخارستان» را در برمی‌گیرد (مینوی، ۱۳۱۱: ۸۹). به نظر می‌رسد با فروپاشی امپراتوری ساسانی، مفهوم ایران به واسطه نبود دولت ایرانی، مرزهای سیاسی (ادعایی یا فرضی) خود را بیشتر با تکیه بر جنبه اشتراکات فرهنگی و تاریخی خود معین کرده است و از کشورگشایی‌های یک سامانه سیاسی رها شده است. بنابراین مرزهای ایران از دید نامه تنسر، قلمرو سیاسی ملتی هستند که نسب و حتی ویژگی‌های فیزیکی یکسانی دارند، چنانکه تنسر مقرر می‌کند: «و مردم ما اکرم خلائق و اعز ... ایزد تبارک ملک مجموع در مردم ما آفرید ... و صورت و الوان و موهای ما را بر اوسط آفرید، نه سواد غالب و نه صفت و نه شقرت و موهای محاسن و سر ما نه جعد با افراط زنگیانه و نه فرخال ترکیانه ...» (مینوی، ۱۳۱۱: ۹۰).

### بند دوم: بستر حقوقی

بسیاری از دگرگونی‌های بنیادینی که آغازگر حقوق عمومی بوده‌اند، ابتدا در حقوق خصوصی به وقوع پیوسته و بر اساس نگاهی نوین به حقوق خصوصی تبیین شده‌اند؛ بر این اساس توضیح بسیاری از مفاهیم حقوق عمومی مانند استقلال شخصیت دولت از فرمانروا بدون تکامل کافی در حقوق خصوصی امکان‌پذیر نبوده است. چنانکه نویسنده‌ای مانند دنیل لی در بررسی جنبش شاهستیزان در فرانسه، معتقد است تحول بنیادین در نگرش سیاسی در اروپا زمانی به وقوع پیوست که این نگاه که پادشاه مالک مطلق قدرت و قلمرو خود



است به کنار رفته، جای خود را به دیدگاه نوینی داد که بر اساس آن، مردم به شکل یک کل هستند و مالک حقیقی کامن ولث<sup>۱</sup> به شمار می‌آیند و قدرت خود را به صورت کامل و دائمی منتقل نمی‌کنند. آن‌ها به دلخواه می‌توانند کنترل داری خود را دوباره به دست بیاورند. بر این اساس استدلال حاکمیت مردمی بیشتر بر اساس ادعای مالکیت سهامی و جمعی مردم بر امر عمومی است و شاه را باید همانند یک «امین»، «محافظ»، «قیم» و «اداره‌کننده» به حساب آورد؛ کسی که متولی و اداره کننده اموال و منابع عمومی است و نه مالک آن‌ها و به همین جهت قابلیت انتقال و تباہ کردن آن‌ها را ندارد. بر همین اساس حقوقدانی مانند هاتمن مدعی بود شاه نمی‌تواند کاملاً وارث تاج و تخت را بر اساس اراده خود، چنانکه در حقوق ارث رایج است، تعیین کند و شاه نوین باید به تأیید نمایندگان طبقات مردم برسد (Lee, 2017: 384). از این رو، می‌توان با نگاهی به تکامل حقوق خصوصی در یک جامعه، به گمانه‌زنی درباره تکامل حقوق عمومی نیز پرداخت. با نگاهی مختصر می‌شود دریافت که نشانه‌هایی دال بر ایجاد شخصیت حقوقی را می‌توان در ابعاد گوناگون حقوق خصوصی دوران ساسانی مشاهده کرد. مهم‌ترین الگوی بازسازی نظام حقوق عمومی در دوره ساسانی که آن را باید الگوی کوچک‌شده ساختار دولت دانست، خانواده است. در عالم باستان حتی تا دوران نوین (قرن ۱۶ میلادی) میان قدرت خدا در جهان، شاه در کشور و پدر در خانواده ارتباط تنگاتنگی وجود داشته است. چنان‌که توماس اکویناس اشاره می‌کند شاه در کشور همان کارکرد را دارد که خداوند در جهان (Thomas von Aquin, 1971: 37) و پدر نیز در خانواده همان قدرتی را دارد که شاه در کشور (Thomas von Aquin, 1971: 10). به نحو مشابهی جان بدن خانواده را واحد اصلی تشکیل‌دهنده دولت می‌داند که روابط قدرت درون آن الگویی برای نظام سیاسی است (Bodin, 1981: )

## شخصیت حقوقی دولت در دوران ساسانی ۱۴۹

151). به همین دلیل بی‌فایده نخواهد بود اگر نگاهی به ساختار خانواده در حقوق ساسانی بیندازیم لیکن تمرکز ما بیش از هر چیزی بر انواع سرپرستی «سالاری» در خانواده (به‌عنوان الگویی از چگونگی سیادت در جامعه) است. در حقوق ساسانی سرپرستی خانواده «سالاری»<sup>۱</sup> به سه صورت امکان‌پذیر است؛ کرده، بوده و گمارده (REA 5-2<sup>2</sup>). دوده‌سالاری کرده<sup>۳</sup> حالتی است که کدخدا خود در زمان حیات دوده سالاری را به فردی منتقل کند (REA 5-3). دوده‌سالاری بوده وقتی است که کدخدا از دنیا برود و او را پسر پانزده‌ساله باشد (REA 5-5) و دوده سالاری گمارده شایسته‌ترین فردی است که برای سالاری خانواده گزیده می‌شود. این گزینش باید با صلاحدید صاحب‌نظران شرعی و فامیلی صورت گیرد (REA 5-6). مسئله دخالت صاحب‌نظران و بزرگان در مورد دیگری نیز مطرح شده است؛ یعنی موردی که گزینش همسر موقت توسط زن باعث شود همسر دوده‌سالار خانواده شود، چنین گزینشی باید با تأیید بزرگان خانواده و صاحب‌نظران باشد (REA 5-25-26). سالاری که کرده یا گمارده باشد، در صورت ایراد زیان به خانواده، قابلیت برکنار شدن دارد (REA 5-27). در صورتی که پوزش بطلبد و شیوه خود را اصلاح کند، می‌تواند دوباره به مسند سرپرستی بازگردد. در این صورت تشریفات انتخاب شدن باید مانند بار اول اجرا شود (REA 5-27). همچنین قابل توجه است که دوده سالار مزد خود را از اموال خانواده برخواهد داشت (REA 5-15)؛ امری که به‌خوبی می‌توان تمایز بین منفعت سرپرست خانواده از خانواده را نشان دهد. باوجود این

۱. نزهت اصفهانی آن را قیومت ترجمه کرده است.

۲. هر جا اشاره به REA است، منظور کتاب روایت امید اوشهستان به ترجمه‌ی نزهت اصفهانی است و نیز MHD به معنای مانیکان هوارادستان است که در این مقاله از ترجمه‌ی پدram جم بهره برده شده است. اعداد کنار آن‌ها بندهای مورد اشاره در هر دو کتاب را نشان می‌دهند که می‌توانند به گونه‌ای استانداردتر از ارجاع به صفحات مورد استفاده قرار بگیرند.

۳. نزهت اصفهانی آن را به سرپرست معین ترجمه کرده است.

نباید در این مسئله اغراق کرد، چراکه سالاری خانواده توسط پدر اصلی دارای مالیت بوده و می‌توانسته توسط او در مواردی به فروش برسد (MHD 33, 6-9). در هر صورت شاید بتوان تقسیم‌ناپذیری آتش خانواده را نمادی از تقسیم‌ناپذیری خانواده و شخصیت حقوقی آن دانست (MHD 51, 2-1).

این امر را می‌توان به صورت مشابه در نهاد «روان رای»<sup>۱</sup> در دوره ساسانی نیز مشاهده کرد که به دوران اسلامی انتقال یافته و الگوی اولیه نهاد وقف بوده است (Macuch, 2009: 164). این نهاد را می‌توان با تراست در انگلستان مقایسه کرد که مبنایی برای درک امانی از رابطه قدرت و تدوین نظریه مشروطه‌گرای حقوق عمومی بوده است (Jany, 2004: 269). این نهاد نمونه‌ای از وضعیت حقوقی اموالی را نشان می‌دهد که دارای شخصیت حقوقی مستقل بوده و تنها سرپرستی یا سالاری آن‌ها به دیگری واگذار می‌شده است. کسی که سرپرستی نهاد را بر عهده دارد همچنان سالار نامیده می‌شود (MHD 24, 12-13). چنانکه ایجادکننده، فردی را برای سالاری تعیین نکرده باشد، بر حسب بند بالا از ماتیکان، مناسب‌ترین فرزند او برگزیده خواهد شد. از آنجاکه شخصیت حقوقی این نهاد مستقل از متولی خود است، با مرگ او از میان نمی‌رود و به نفر دیگری واگذار می‌شود که مناسب‌ترین فرد از بستگان همان فرد است (MHD 24, 13-16). تولیت این نهاد می‌توانسته به یک زن واگذار شود، اما پس از ازدواج این تولیت به شوهر او انتقال می‌یافته است (Macuch, 1991: 381). البته این انتقاد مطرح شده است که همچنان نمی‌توان این نهادها را شخصیت حقوقی به معنای دقیق به شمار آورد، زیرا خود دارای مسئولیت، دارایی و حقوق خود نبودند. در حقوق ساسانی تراست‌گذار (هرچند در گذشته باشد) و در حقوق انگلستان تراستی مالک اسمی به شمار می‌آمدند (Jany, 2004: 276). در پاسخ به این انتقاد ابتدا باید به نمونه‌ای از



## شخصیت حقوقی دولت در دوران ساسانی ۱۵۱

تراست ساسانی، یعنی تراست آتش اشاره کرد که در آن خود آتش (نه تراست گذار یا تراستی) است که مالک اموال به شمار می‌آید و به همین دلیل از عبارت (khīri ātakhs) یعنی اموال آتش استفاده شده است. علاوه بر آن، تراست را نمی‌توان بدون توسل به مفهوم شخصیت حقوقی (برای نمونه با توسل به نظریه نمایندگی یا تجزیه مالکیت) به درستی تحلیل کرد (تفرشی، محمودی، ۱۳۸۳: ۳۷-۳۵). نظریه و مالکیت در تراست نیز صوری و محدود بوده، چنان‌که امکان انحلال تراست برای مالک صوری ممکن نبوده و به ویژه آن‌که در حقوق ساسانی این مالکیت اسمی به متوفی نسبت داده می‌شده است. انتساب مالکیت به متوفی به گونه‌ای صوری به منظور حفظ یکپارچگی اموال و جلوگیری از تقسیم آن‌ها در کلیسا نیز از طریق نسبت دادن اموال به عیسی دارای سابقه بوده و یکی از اولین گام‌ها در ایجاد شخصیت حقوقی در تاریخ کلیسا به شمار می‌آید (Kantorowicz, 1981: 396). بر همین پایه باید ادعای آشنایی ایرانیان دوران ساسانی با مفهوم شخصیت حقوقی در حقوق خصوصی را جدی بگیریم، هرچند به زبانی به کلی امروزی بیان نشده باشد.

اهمیت یافتن منصب در حقوق ساسانی و کمرنگ‌تر شدن شخصیت حقیقی افراد را می‌توان از دو فهرستی که مسعودی از اشراف ساسانی می‌آورد و هر دو را به اردشیر بابکان نسبت می‌دهد، دریافت. این در حالی است که دو فهرست با یکدیگر تفاوت بنیادین دارند. در اولی اولویت با اسواران و شاهزادگان خاندان شاهی است. بنابراین تبار و پایگاه با یکدیگر تطبیق می‌کنند. در فهرست دومی وزیران، موبدان، هیربدان، اسپهبدان و آخر سر مرزبانان در حکم نخستین طبقه ظاهر می‌شوند. بنابراین تبار و نسب هیچ جایگاهی ندارد و تأکید اساسی بر منصب و نه دارنده آن است. از دسته‌ای مانند شاهزادگان خاندان شهریاری نیز نام نبرده شده است. روشن است که این حالت دوم را باید به انوشیروان و نه اردشیر نسبت داد (آلتهايم، استیل، ۱۳۸۲: ۱۹۱-۱۹۲).

در اروپا وجود مفاهیم حقوقی مرتبط با حقوق شرکت‌ها زمینه را برای درک



شخصیت حقوقی دولت به‌عنوان موجودی مصنوعی و مستقل از اعضای آن آماده کرد؛ موجودی که اراده‌اش منوط به موافقت تمام اعضای آن نیست و با مرگ اعضای خود پایان نمی‌پذیرد. در دوران ساسانی نیز بخش بزرگی از فعالیت‌های اقتصادی در چهارچوب شراکت صورت می‌گرفت (Peegulevskaya, 1956: 8). به نظر می‌رسد این شرکت‌ها مستقل از صاحبان خود موضوع حق و تکلیف قرار می‌گرفته‌اند؛ چنانکه دیون به‌کل شرکت به‌مثابه یک کل منتقل می‌شده است (Peegulevskaya, 1956: 13)؛ اما درباره میزان تکامل این نهاد نمی‌توان با دقت اظهارنظر کرد و نمی‌توان آن را با نمونه مدرن آن (شاید حتی نمونه‌های قرون‌وسطایی در اروپا) به‌کل یکسان دانست.

فهم از اموال و منافع مشترک خانواده در تمایز با اموال و منافع سالار و نهادهایی همچون «روان‌رای»، اگر در بعد سیاسی آن نگریده شده، می‌تواند تمایز میان امر عمومی و خصوصی و استقلال شخصیت حقوقی دولت را نشان دهد؛ جامعه می‌تواند دارای منافع خاص خود باشد که به همه شهروندان و نه به اشخاص خاصی تعلق داشته باشد، در عین حال این منفعت جدا از منافع فرمانرواست. افزون بر آن چنان‌که دوده‌سالار موظف به رعایت این منافع است و در غیر این صورت برکنار می‌شود، فرمانروا نیز موظف به تأمین منافع عمومی بوده و در غیر این صورت باید امکان برکناری او را در نظر گرفت. در صفحات بعدی خواهیم دید که چنین تصویری چندان از واقعیات سیاسی جامعه ساسانی دور نیست.

ب: پیامدهای استقلال شخصیت حقوقی دولت در دوران ساسانی  
در این بخش آثار مباحث بالا در روابط قدرت در دوران ساسانی بررسی می‌شود، بدین منظور چهار امر مورد توجه قرار می‌گیرند. اول: تأثیر شخصیت مستقل دولت از فرمانروا در گزینش شاه؛ دوم: تأثیر شخصیت مستقل دولت از فرمانروا بر امکان برکنار کردن شاه؛ سوم: تأثیر شخصیت مستقل دولت از



## شخصیت حقوقی دولت در دوران ساسانی ۱۵۳

فرمانروا بر رابطه بوروکراسی با شاه و چهارم: تأثیر شخصی نبودن رابطه قدرت بر رابطه شاه و اتباع. روشن است که وجود این پیامدها خود دلیل استقلال شخصیت حقوقی است.

یکی از مهم‌ترین نشانه‌های استقلال شخصیت حقوقی دولت از فرمانروا تجزیه‌ناپذیری کشور و عدم امکان به میراث گذاشتن آن برای جانشینان است که از تجزیه کشور جلوگیری می‌کند؛ تجزیه در مواردی که قلمروی فرمانروایی فاقد هویتی وحدت دهنده است، بسیار روی داده و نمونه‌ای رایج از شکست در ایجاد امپراتوری بوروکراتیک به دلیل نبود امکان ایجاد جامعه‌ای واحد است؛ همچون امپراتوری کارولنژی و امپراتوری مغول (Eisenstadt, 1963: 29). همچنین امپراتوری روم نیز به دلیل بهره نبردن از هویت جمعی که بتواند تمامی اتباع را دربر بگیرد، بین دو فرزند شاه تقسیم شد که نتیجه آن ایجاد امپراتوری روم شرقی و غربی بود. برهمن اساس میثائیل اشتولایس<sup>۱</sup> این اندیشه را که سرزمین دارایی خانوادگی نیست و در نتیجه غیرقابل به ارث گذاشته شدن و خرید و فروش و تقسیم‌ناپذیر است، یکی از نقاط عطف تاریخ حقوق، آغاز جدایی حقوق عمومی از حقوق خصوصی و شرط ضروری دولت‌سازی در آغاز دوران مدرن می‌داند (Stolleis, 2014: 22).

با این نگاه وضعیت قاعده جانشینی در اروپا را می‌توان به سه مرحله، تقسیم کرد (van Caenegem, 1995: 51):

اول: نفی هرگونه تمایز میان امر عمومی و خصوصی: این دوران با فروپاشی امپراتوری روم و چیرگی اقوام ژرمنی بر اروپا آغاز و تا قرن سیزدهم امتداد یافت. تقسیم کشور بین وارثان شاه (مانند تقسیم امپراتوری شارلمانی بعد از مرگ او در ۸۰۶ میلادی) بعد از مرگ او و امکان نقل و انتقال و حتی معاوضه



بخش‌هایی از قلمرو با صلاح‌دید شخصی شاه امری پذیرفته بود. شاید بتوان (تنها) نمونه همانند آن در ایران را در تاریخ اسطوره‌ای، یعنی تقسیم قلمرو توسط فریدون میان سه فرزند خود، ایرج، سلم و تور تقسیم می‌کند. دوم: از قرن سیزدهم ملت‌های اروپایی به آرامی در حال شکل‌گیری هستند. در این دوران که مابین پادشاهی مدرن و فتودالیسم محسوب می‌شود، به دلیل شکل‌گیری شخصیت مستقل کشورها، تلاش می‌شد از فروپاشی کشور با مرگ شاه جلوگیری شود. سوم: مرحله‌ای است که در آن پادشاهی‌های مدرن شکل گرفته و تفکیک امر خصوصی و عمومی به صورت بارزی خود را نشان می‌دهد. با توجه به مطالب گفته شده، قاعده جانشینی در هر تمدنی از علل است که ما را در فهم تمایز امر عمومی از خصوصی یاری می‌دهد؛ در تاریخ ساسانی سنت تقسیم خاک و سرزمین هیچ‌گاه دیده نشده است. علاوه بر آن، نامه تنسر سنت جانشینی در دوران ساسانی را که نه مبتنی بر گزینش ولیعهد توسط شاه، بلکه بر اساس شورایی مرکب از نمایندگان طبقات گوناگون است، از جمله برجسته‌ترین بدعت‌های پادشاهان ساسانی محسوب کرده که مقاومت‌هایی را هم برانگیخته بوده و بنابراین باید توجیه و تفسیر می‌شد. تنسر در نامه خود به گشنسب به رفع شبهات درباره این سنت جدید می‌پردازد: «سؤال دیگر که شهنشاه را مانع چه آمد از آنکه ولیعهدی بعد از خویش معین نمی‌کند و نام نمی‌نهد. جواب بدان که درین از مفسده آن مسمی که بعد او خواهد بود اندیشه کرد که اگر پدید آرد و نام نهد، آن‌کس با همه اهل جهان به اندیشت و فکرت باشد. اگر کسی برو قربت کمتر کند، بدو کینه ور گردد...» (مینوی، ۱۳۱۱: ۷۳).

متن در ادامه کاستی‌های گزینش ولیعهد توسط شاه را شرح می‌دهد. این امر می‌تواند سبب ایجاد این شبهه برای ولیعهد شود که «تا چون چشم برداشت خود را تاجور و سریردار دید، صورت بست که شاهی نه از کار الهی است، خاصیت صفت ذاتی او است، از استضائت رأی کفات و دهات و آنکه او را بدان روزی



احتیاجی بود، حسابی نگرفت، با خود گفت:

پدر بر پدر پادشاهی مرا است  
خور و خوشه و مرغ و ماهی مرا  
است» (مینوی، ۱۳۱۱: ۷۶)

به عبارت دیگر این بدگمانی برای او حاصل می‌شود که سلطنت او نه ودیعه‌ای الهی که بر اساس دیانت زردشتی برای برقراری داد در کشور به او اعطا شده است، بلکه حقی است که از پدر به او به ارث رسیده؛ امری که سبب خویشتن‌بینی و عصبان او خواهد شد (مینوی، ۱۳۱۱: ۸۸).

عبارت در نبود حق خصوصی و شخصی بر سلطنت صریح است؛ بلکه احساس وجود چنین حقی فرد را «عاصی» و «متعدی» می‌کند و در نتیجه «صلاح» را مدنظر قرار نخواهد داد. حال این امر که بر چه چیز «عاصی» و «متعدی» می‌گردد و کدام «صلاح» را فراموش می‌کند، خود آن چیزی است که به دنبال آنیم. جالب آنکه تنسر در ادامه به سقوط سلسله هخامنشی توسط اسکندر اشاره می‌کند و علت آن را غلبه محبت پدر و فرزندی بر «صلاح» می‌داند که اوضاع کشور را آن‌چنان آشفته کرد که در هنگام خروج اسکندر قلوب خلائق با او قلب شده بوده و در نهایت سلطنت او برافتاد. در نهایت راهکاری که خود تنسر مقرر می‌کند، تعیین ولیعهد بعد از مرگ شاه توسط شورایی مرکب از اسپهبد اسپهبدان، مهتر دیران و موبد موبدان است که از شاه نو عهد بر "صلاح رعیت" می‌گیرند. (مینوی، ۱۳۱۱: ۸۹).

البته تاریخ دوران ساسانی، ضمن تأیید تجزیه‌ناپذیری کشور بعد از مرگ شاه، تأییدکننده تمام ادعای بالا نیست. گئو ویدن‌گرن به نقل از طبری اشاره می‌کند که برخی از شاهان ساسانی (اردشیر اول، شاپور اول، شاپور دوم، قباد، خسرو اول) جانشین خویش را قبل از مرگ خود تعیین کرده بودند (Widengreg, 1969: 122). همچنین کریستین سن به این نکته اشاره می‌کند که ولیعهدان ساسانی اداره مناطقی را که تازه فتح شده بود، بر عهد می‌گرفته‌اند (سن، ۱۳۸۵: ۱۷۶)؛ امری که خود نشانگر تعیین ولیعهد در دوران حیات پادشاه موجود است.



با وجود این گزارش‌هایی از وجود این شورا نیز موجود است. چنانکه بر اساس فارس‌نامه ابن بلخی، شاپور دوم با گزینش چنین شورایی از رعیت و لشکری به شاهی نشست (ابن بلخی، ۱۳۸۵: ۶۶). هرچند در روایت طبری، شاپور شاهی را با وصیت پدر خود به دست می‌آورد (طبری، ۱۳۶۲: ۵۹۸). ویدن‌گرن درباره ترکیب اعضا بویژه واژه «رعیت» در کتاب فارس‌نامه، مفصل بحث کرده است که در این مقاله نمی‌گنجد. کوتاه آنکه بر اساس نظر او می‌توان ادعا کرد، کل مردم ایران و نه فقط اشراف در این انجمن نمایندگانی داشته‌اند (Widengreg, 1969: 124). باید توجه داشت که اهمیت رأی مردم در گزینش شاه در تاج‌نامه (به نقل از پیشینیان که در بیشتر موارد همان ساسانیان هستند) ذکر شده است (جاحظ، ۱۳۳۲: ۲۳۲). جاحظ در اشاره‌ای دیگر رابطه ولیعهدی را رابطه‌ای فراتر از رابطه پدری و فرزندی می‌داند و دومی را مربوط به مردم عادی و بی‌ربط به پادشاهی (جاحظ، ۱۳۳۲: ۱۹۴). جالب این است که در میان همین توصیه‌ها، رابطه شاه با رعیت به مثابه مادری که پاسدار کودک است، توصیف شده است (جاحظ، ۱۳۳۲: ۲۲۳). همچنین بر اساس دینکرد سوم، دفتر دوم ایجاد شاهی از آن هر مؤمنی است که سپاهی از مؤمنان را گرد آورد (فضیلت، ۱۳۶۴: ۱۳). نفی وجود حق خصوصی شاهی برای فرزند ارشد نیز از متون تاریخی قابل دریافت است. مسعودی گزارش می‌دهد که اردشیر، شاپور را به شاهی گزید، زیرا او را از همه فرزندان دیگر خود برتر می‌دانست (مسعودی، ۱۳۸۲: ۲۴۲). همچنین انوشیروان از بزرگمهر می‌پرسد که کدام فرزند را بیشتر لایق شاهی می‌داند (طبری، ۱۳۶۲: ۲۴۶).

روی‌هم‌رفته از مقایسه چگونگی گزینش شاهان با حقوق خصوصی دوران ساسانی می‌توان نوعی توازی را مشاهده کرد؛ براین اساس، همان‌گونه که قیم یا دوده سالار به سه شکل قابل گزینش بود، شاه ساسانی نیز می‌توانست در زمان حیات خود ولیعهد را تعیین کند (همانند دوده سالار کرده). در غیر این صورت شورای تشکیل شده و شاه آینده را معین می‌کرد (سالار گمارده).

## شخصیت حقوقی دولت در دوران ساسانی ۱۵۷

اگر این چنین باشد، باید بپذیریم که امکان برکناری شاه بی‌کفایت نیز وجود داشته، چنانکه دوده‌سالار گمارده یا بوده نیز قابلیت برکنار شدن داشته است. این امر به خوبی با واقعیات تاریخ ساسانی هم‌خوان است. در منابع گوناگون اشاره‌های بسیاری به برکناری شاهان شده است. این موارد جدا از موارد دیگری هستند که شاه با دسیسه کشته (برای نمونه مسموم) شده است. شاید معروف‌ترین نمونه‌ی آن برکنارکردن قباد به دلیل پشتیبانی از مزدک باشد (طبری، ۱۳۶۲: ۵۴). جاحظ نیز به قصد وزیران و بزرگان به عزل بهرام گور اشاره می‌کند (جاحظ، ۱۳۳۲: ۲۲۶). ریشه‌های مذهبی مشروعیت شاهی نیز امکان خلع آن را در موارد قانون‌ستیزی فراهم می‌کرد (Choksy, 1998: 39)؛ بنابراین هرچند شاهی نهادی دینی و مقدس بود، این به معنای تقدس شخص شاه نبود (Choksy, 1998: 40). باید مدنظر داشت که با حرکت از شاهی الهی به شاهی مقدس، امکان تمایزگذاری میان منصب شاهی به‌مثابه امری مقدس و شخص شاه ایجاد شده است. جاحظ نیز اشاره نزدیکی به چنین مطلبی دارد؛ چنانکه روایت می‌کند شاهان ایران همواره توصیه می‌کردند که منصب شاهی چه با و چه بدون شاه گرامی‌ست (جاحظ، ۱۳۳۲: ۱۲۵). چنانکه می‌دانیم اگر شاه ساسانی قدرت را از دست می‌داد یا برکنار می‌شد و سپس دوباره به قدرت می‌رسید، تاجی نوین بر سر می‌گذاشت. این امر علاوه بر آنکه نمایشی از به دست آوردن دوباره فر ایزدی بود (Choksy, 1998: 44)، می‌تواند در تقارن با همتای خود در حقوق خصوصی ساسانی نیز سنجیده شود؛ بدین معنا که شاه عزل شده و یا از تخت ساقط شده، همانند سالار گمارده‌ای که برکنار می‌شود و دوباره به کرسی می‌نشیند، باید از نو مراسم گماردن شدن را برپا کند. برحسب نظریات رایج، جز نظریه آیزن‌اشتادت، در دولت‌های پیشامدرن؛ بوروکراسی تنها ابزار شخصی حاکم برای تسلط کارآمدتر است. اما برحسب نظریه آیزن‌اشتادت، در امپراتوری‌های بروکراتیک بوروکراسی این قدرت را می‌یابد که خود را نماینده جامعه و نه شاه بداند. در این رابطه جاحظ اشاره



می‌کند که کارمندان بهرام گور که فرمان‌های او را نابخردانه و به زبان کشور می‌دیدند، از اجرای آن سرباز می‌زدند و برخی عرایض را به نزد شاه نمی‌رساندند (جاحظ، ۱۳۳۲: ۹۷)؛ اما شگفت‌آورترین ادعا را باید متعلق به تاریخ طبری دانست که بر اساس آن شاه ساسانی (انوشیروان) به‌منزله فرمانده سپاه مورد نظارت دیوان سپاه واقع می‌شد و شاه خود این نظارت را به‌منظور «صلاح کشور» می‌پذیرفت و از جانب همین دیوان به‌عنوان سالار دلیران حقوق دریافت می‌کرد (طبری، ۱۳۶۲: ۷۰۵-۷۰۴). جالب آن‌که فرد دیوانی در زمان نظارت بر تختی مشابه تخت شاه می‌نشیند، یعنی قدرت دیوان‌داران در این زمان از همان قدرت شاهی نشأت می‌گرفته است. براین اساس باید میان اراده فردی شاه که خطا‌پذیر است و اراده راستین منصب شاهی تمایز گذاشت. حتی اگر چنین ادعایی را گزافه بدانیم و در نتیجه از پذیرش آن سرباز بزنیم در کمترین حالت باید قبول کنیم که در اندیشه ایرانیان چنین نگرشی به رابطه شاه با دیوان‌سالاران شکل گرفته بوده است.

اگر مطالب پیشین را بپذیریم، دیگر نمی‌توان رابطه شاهان ساسانی با اتباعشان را نیز نوعی رابطه مبتنی بر مالکیت، یعنی گونه‌ای بردگی دانست. آلتهایم و استیل اشاره می‌کنند که در دوره ساسانی با طبقات نوین روستایی (اکره و مزارعون) طرفیم که از نظر حقوقی آزاد به شمار می‌آمده‌اند (آلتهایم، استیل، ۱۳۸۲: ۱۹۸). هرچند به کار بردن واژه «بندگ»<sup>۱</sup> که در حقوق ساسانی در کنار واژه انشهریگ برای برده‌ها به کار گرفته می‌شده است، همچنان این شائبه را ایجاد می‌کند. به‌خصوص آنکه پیشینه استفاده از این واژه در دوران هخامنشی و ترجمه بابلی آن به «کولا»<sup>۲</sup> که دقیقاً معادل برده است (Macuch, 1988: 762)، این احتمال را تقویت کرده است. باوجود این بسیاری از ایران‌شناسان



برجسته بر این مسئله توافق دارند که کاربرد این واژه، حداقل در بسیاری از موارد استعاری است. چنانکه کاربرد واژه «بنده آتش»<sup>۱</sup> از دید ماتسوخ کاربردی استعاری دارد (Macuch, 1988: 766); زیرا بسیاری از اشراف، مانند مهرنسه وزیر بهرام پنجم، به بندگی آتشکده می پرداختند. به هیچ عنوان نمی توان آن ها را در موقعیت حقوقی یک برده قرار داد. پدram جم با تفسیری که از واژه «āzādīh» در عبارت ماتیکان می کند، منظور آن را در این مورد اعطای آتشکده به عنوان تیول به او دانسته است (جم، ۱۳۸۷: ۱۱۱). در هر صورت باید در نظر گرفته شود که حقوق اتباع آزاد را در دوران ساسانی در نسبت با شاهنشاه نمی توان با حقوق بردگان در قیاس با صاحبان آن ها مقایسه کرد. چنانکه منابع نشان می دهند مالکیت خصوصی افراد آزاد محترم بوده و گویا شاهان نمی توانسته اند این مالکیت را بدون جبران خسارت تصاحب یا منتقل کنند؛ این در حالی است که در حالت معمول؛ صاحبان بردگان، مالک دسترنج آن ها نیز محسوب می شدند (جم، ۱۳۸۷: ۵۸۲). در یکی از مواردی که در ماتیکان ذکر شده است، در یک زمین مشاع آتشکده ای ساخته می شود. بر روی این زمین قبلاً یک معبد کوچک بوده است که به فرمان خسرو اول فرزند قباد از میان می رود. از آنجا که زمین بدون رضایت مالکان تصرف می شود، آن ها شکایت می کنند. در ازای تصرف زمینشان، قیومت آتشکده به صورت موروثی به آن ها اعطا می شود (Peegulevskaya, 1956: 21). شاید مشهورترین داستان در این رابطه داستان آن پیرزنی باشد که حاضر به فروش کوخ خود برای ساخت کاخ مدائن نبود و به همین دلیل نیز شاه مجبور به تغییر دادن طرح کاخ شد (مسعودی، ۱۳۸۲: ۲۹۵). از این قبیل داستان ها نشان دهنده وجود حقوقی برای اتباع فراتر از حقوق بردگان بوده، حقوقی که شاه نمی توانسته (حداقل بر طبق قانون و در نظر) آن ها را نادیده بگیرد.



## نتیجه گیری

در دوران ساسانی با شکل‌گیری گونه‌ای از دولت روبه‌رو هستیم که در دوران پیش از آن بی‌سابقه بوده است، هرچند عناصر کمرنگی از آن را پیش از آن نیز (برای نمونه در دوران هخامنشی به‌مثابه نظامی پدرسالار با نظامی سیاسی مقتدر و دستگاه تکامل‌یافته‌ای برای اداره آن) بتوان یافت. می‌توان با اطمینان گفت که شخصیت حقوقی دولت از فرمانروا به‌گونه‌ای آشکار تمایز یافته و شاه را از جایگاه مالک قدرت به امین و متولی فروکاسته است. این شخصیت حقوقی دارای پشتوانه سیاسی - فرهنگی نیرومندی بوده است. ادعا بر وجود نوعی هویت ملی را نباید افسانه یا ناشی از تعصب ملی دانست. شواهد تاریخی و نوشته‌های موجود به‌روشنی وجود هویت جمعی با کارکرد سیاسی را نشان می‌دهند؛ امری که خود زمینه‌ساز استقلال شخصیت حقوقی دولت بوده است. این استقلال، مانند موارد همانند خود در تاریخ تأثیرات قابل توجهی بر روابط حقوقی و سیاسی گذاشته است. نمونه‌های برجسته آن را در رابطه جانشینی و انتقال قدرت، رابطه شاه با نهادهای بوروکراتیک زیردست خود، اشراف و حتی اتباع (یا ایده چنین روابطی) می‌توان دید.

در عین حال فهم درست این شواهد در چارچوب یک نظریه درست جامعه‌شناختی ما را از نادیده گرفتن شواهد مخالف می‌رهاند و به ما امکان داشتن نگاهی پویا و درک دیالکتیک امر سنتی و مدرن را در این دوران می‌دهد؛ در جامعه ساسانی همچنان توارث یکی از مبانی مهم دستیابی به مناصب بوده است. همچنین شاهان ساسانی همچون دیگر امپراتوران باستانی هیچ‌گاه ادعای شاهی چهارگوشه جهان را به کلی کنار نگذاشتند. باید بپذیریم که هرچند اشراف و طبقات بالای جامعه و شاید عامه مردم خود را در زندگی سیاسی صاحب نفع و حق می‌دانسته‌اند، همچنان بسیاری از این مطالبات نمی‌توانسته به‌گونه‌ای به کلی حقوقی و از طریق روابط و نهادها و ساز کارهای عینی و منظم



## شخصیت حقوقی دولت در دوران ساسانی ۱۶۱

سازمان‌دهی شوند. از این‌رو قدرت بیشتر از آن حدی که در جامعه قانون‌محور مدرن در سیاست سرنوشت‌ساز است، تعیین‌کننده صحنه سیاست بود. به نظر می‌رسد همین امر، خود یکی از دلایل فروپاشی ساسانیان باشد؛ چراکه نیروهای تعیین‌کننده در صحنه سیاست، به‌ویژه پس از مرگ خسرو پرویز، نتوانسته بودند منافع خود را از طریق قواعد حقوقی مورد قبول همه طرف‌ها حل و فصل کنند. این امر پایه‌های نظام سیاسی ساسانی را لرزاند و آن را از ثباتی که حقوق به قدرت می‌بخشد محروم کرد. با وجود این شخصیت حقوقی که دولت ایران پیدا کرد و طبقات اجتماعی و بوروکراسی که حامل این اندیشه به حساب می‌آمدند، به حیات خود ادامه دادند و تأثیر شگرفی بر دوران پس از خود گذاشتند.



## منابع

### الف) فارسی

- ابن بلخی، (۱۳۸۵)، *فارس نامه*، تصحیح گای لیسترانج، رینولد الن نیکسون، تهران: انتشارات اساطیر.
- بیرونی، ابوریحان محمد بن احمد، (۱۳۸۶)، *آثارالباقیه*، ترجمه اکبر دانا سرشت، انتشارات امیرکبیر: تهران.
- جاحظ، ابوعثمان عمرو بن بحر، (۱۳۳۲)، *کتاب التاج فی اخلاق الملوک*، ترجمه استاد حبیب‌الله نوبخت، تهران: انتشارات آشیانه کتاب.
- اصفهانی، زهت، (۱۳۷۶)، *روایت امید/شوهستان*، تهران: نشر مرکز.
- آلتهایم، فرانتس؛ استیل، روت، (۱۳۸۲)، *تاریخ اقتصاد دولت ساسانی*، ترجمه هوشنگ صادقی، چاپ نخست، تهران: انتشارات علمی-فرهنگی.
- تفرشی، عیسی؛ محمودی، اصغر، (۱۳۸۳)، «تجزیه و تحلیل «تراست» در حقوق انگلیس و مقایسه آن با نهاد وقف در حقوق ایران»، *پژوهش حقوق و سیاست*، شماره ۱۳.
- پولادی، کامل، (۱۳۷۶)، «جامعه مدنی در شرق، مروری بر کتاب استبداد شرقی»، *اطلاعات سیاسی و اقتصادی*، شماره ۱۱۵ و ۱۱۶.
- جم، پدرام، (۱۳۸۷)، *بررسی تطبیقی حقوق مدنی شاهنشاهی ساسانی و امپراتوری روم در قرن ششم و هفتم میلادی*، رساله دکتری فرهنگ و زبان‌های باستان، دانشگاه تهران.
- اصفهانی، ابوعبدالله حمزه بن حسن، (۱۳۴۶)، *تاریخ پیامبران و شاهان (سنی ملوک الارض و الانبیاء)*، ترجمه دکتر جعفر شعار، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- زرین‌کوب، روزبه؛ پاشازانوس، حمیدرضا، (۱۳۹۰)، «نظام سیاسی ساسانی و نظریه پاتریمونیل بوروکراتیک ماکس وبر»، *پژوهش‌های تاریخی*، سال سوم، شماره ۳.
- سن، کریستین، (۱۳۸۵)، *ایران در زمان ساسانیان*، ترجمه رشید یاسمی، تهران: صدای معاصر.
- شاپور شهبازی، علیرضا، (۱۳۷۵)، «ارتش در ایران باستان»، *مجله باستان‌شناسی و تاریخ*، سال دهم، شماره ۲.
- شیپمان، کلاوس، (۱۳۸۴)، *مبانی تاریخ پارتیان*، هوشنگ صادقی، چاپ اول، تهران: نشر فروزان.
- طبری، ابوجعفر محمدبن جریر، (۱۳۶۲)، *تاریخ طبری*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ دوم، تهران: انتشارات اساطیر.



## شخصیت حقوقی دولت در دوران ساسانی ۱۶۳

عالم، عبدالرحمان؛ پورپاشا کاسین علی، (۱۳۹۶)، «مفهوم دولت در اندیشه سیاسی ایران دوران قدیم»، فصلنامه سیاست - مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۴۷، شماره ۱.

فضیلت، فریدون، (۱۳۸۴)، دینکرد سوم، دفتر دوم، فریدون فضیلت، تهران: انتشارات مهرآیین.

مینوی، مجتبی، (۱۳۱۱)، نامه تنسر به گشنسب، ترجمه از عربی به فارسی به قلم ابن اسفندیار، به نقل از نسخه خطی و مقابله با چاپ دارمستتر به‌ضمیمه دیباچه و حواشی و توضیحات، تهران: انتشارات خوارزمی.

مسعودی، ابوالحسن علی بن الحسین، (۱۳۸۲)، مروج الذهب، ترجمه القاسم پاینده، جلد اول، تهران: انتشارات مرکز.

ویر، ماکس، (۱۳۹۳)، اقتصاد و جامعه، ترجمه دکتر عباس منوچهری، مهرداد ترابی‌نژاد، مصطفی عمادزاده، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها.

هدایت، صادق، (۱۳۴۲)، کارنامه اردشیر بابکان، تهران: انتشارات امیرکبیر.  
ویتفولگ، کارل، (۱۳۹۱)، استبداد شرقی بررسی تطبیقی قدرت تام، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: نشر ثالث.

## ب) انگلیسی

Ando, Clifford, (2015), "La Forme Canonique De L'epire Antique: Le Cas De L'empire Romain", *Jus Politicum*, No 14.

Blake, Stephen P, (1979), "The Patrimonial-Bureaucratic Empire of the Mughals", *The Journal of Asian Studies*, Volume 39, Issue 1.

Bodin, Jean, (1981), *Sechs Bücher über den Staat [1576]*, Beck, München.

Choksy, Jamsheed, (1998), "Sacral Kingship in Sasanian Iran", *Bulletin of the Asia Institute*, New Series, Vol. 2.

Daryae, Touraj, (2005), "Ethnic and Territorial Boundaries in Late Antique and Early Medieval Persia (Third to Tenth Century)", *Borders, Barriers, and Ethnogenesis*, Brepols Publishers.

Eisenstadt, Shmuel Noah, (1963), *The Political Systems of Empires*, olier Macmillan Ltd 1969, Richmond, TX, U.S.A.

Genoli, Ghrardo, (1989), *The Idea of Iran: an essay on its origin*, Instituto Italiano Per il Medio ed Estremo Oriente, Rome.

Jany, János, (2004), "The idea of a trust in Zoroastrian law", *The Journal of Legal History*, Vol. 25, No. 3.

- Kantorowicz, Ernst, (1981), *The Two King's Bodies; A Study in Mediaeval Political Theology*, Princeton University Press, Princeton, New Jersey.
- Lear, Floyd Seyward, (1951), "The Public Law of the Visigothic Code", *Speculum*, Vol. 26, No. 1.
- Lee, Daniel, (2008), "Private Law Models for Public Law Concepts: The Roman Law Theory of Dominion in the Monarchomach Doctrine of Popular Sovereignty", *The Review of Politics*, Vol 70, No. 3.
- Macuch, Maria, (2009), "Die sasanidische fromme Stiftung und der islamische waqf: Eine Gegenüberstellung." *In: Islamische Stiftungen zwischen juristischer Norm und sozialer Praxis*. Ed. by A. Meier/J. Pahlitzsch/L. Reinfandt. Berlin.
- Macuch, Maria, (2009), "Charitable Foundations in the Sasanian Period", *In: Encyclopædia Iranica*. Vol. V, Fasc. 4. Costa Mesa, California 1991.
- Macuch, Maria, (1988), "Barda and Bardadārīh. ii. In the Sasanian Period" *In: Encyclopædia Iranica*, Vol. III, Fasc. 7. London.
- Macuch, Maria, (1991), "Charitable Foundations. I. In the Sasanian Period." *In: Encyclopaedia Iranica V*, Costa Mesa, California.
- Marx, Karl, (1853), "The British Rule in India", *In Marx & Engels Collected Works*, Valume 12, Lawrence & Wishart, Electric book, 2010.
- Pegulevskaya, N.V, (1956), *Economic relations in Iran during the IV -VI centuries A.D*, Translated: W Ivanow, Shahnamah press, Bombay.
- Richardson, J. S, (1991), "Imperium Romanum: Empire and the Language of Power", *The Journal of Roman Studies*, Vol. 81.
- Stolleis, Michael, (2014), *Öffentliches Recht in Deutschland (Eine Einführung in seine Geschichte: 16-21 Jahrhundert)*, C. H. Beck, Berlin.
- Thomas von Aquin, (1971), *Über die Herrschaft der Fürsten* [ca. 1273], Stuttgart.
- Van Caenegem, R. C, (1995), *An Historical Introduction to Western Constitutional Law*, Cambridge University Press.
- Widengreg Geo, (1969), *Der Feudalismus im alten Iran*, Westdeutscher Verlag, Köln.